

مقام دوم در بحث شخصیات حقوقیه

شش وجه برای اثبات اعتبار و امضاء تصرفات صادره از متولیان شخصیت حقوقیه بیان شد، که برخی از آنها فی الجمله (نسبت به شخصیات حقوقیه عامه الابطلاء) مورد قبول گرفت، اما وجه تامی که به طور بالجمله و در همه موارد دلالت بر اعتبار شخصیت حقوقیه کند نداشتیم.

اما در مقام دوم، محل بحث این است که اگر در مرحله اول نتوانستیم اعتبار شخصیات و نفوذ تصرفات صادره از متولی را اثبات کنیم، نسبت به اموالی که در حوزه تصرفات متولی شخصیت حقوقیه است، چه تصرفاتی می توان در این اموال کرد؟ آیا تصرف در این اموال فی ما یراه المتولی جائز است یا نه؟ مثلاً اگر دولت یا بانک دولتی شرعاً مالک نیست، در اموالی که در دوائر دولتی یا در بانک های دولتی ذخیره شده است و امکان قانونی تصرف در آنها وجود دارد، تصرف جائز است یا نه؟ همچنین اموالی که در سایر موسسات حقوقیه وجود دارد و فرض این است که اعتبار شرعی آنها امضاء نشده است.

گفته می شود که با توجه به عدم امضاء شخصیات حقوقیه و با توجه به مسبوق بودن اموال به ملک و ید شخصی مسلمان، ولو فی حد نفسه مقتضای قاعده و صناعه، عدم جواز تصرف در مجهول المالک است؛ چون مصرف مجهول المالک تصدق بر فقراء است، اما در عین حال می توان جواز تصرف در برخی از اموال را استفاده کرد:

راه اول:

در اموالی که به اسم دولت و دوائر دولتی در این دوائر وجود دارد ولو مسبوق به ملک شخصی باشد، هر چند از روایات وجه ششم جواز وضعی تصرفات را استفاده نکنیم، اما اشکالی نیست که در آن روایات (طوائف چهارگانه) اجازه تصرف به مومنین داده شده، و این مقدار (جواز تکلیفی) از روایات استفاده می شود ولو جواز وضعی استفاده نشود. پس مستفاد از روایات وجه ششم این است که اموالی که به اسم اموال دولتی است، قابل اخذ برای مومنین است، چه روایاتی که تعبیر «لک المهنه و علیه الوزر» داشت که مربوط به جوائز السلطان بود، چه روایاتی که مفاد آنها این بود که «اموالی که از طرف دولت داده می شود را می

توانید اخذ کنید، چون در بیت المال نصیب دارید و حق شما از بیت المال اکثر از آن چیزی است که به شما داده می شود».

همچنین از وجه پنجم برای اعتبار شخصیت حقوقیه که تمسک به دلیل لاجرح بود، اگر صحت وضعی تصرفات مومنین در اموال دولتی را نتوانیم استفاده کنیم، اما بلاشکال اگر مومنین تصرفات تکوینیه نکنند در حرج نوعی می افتند، لذا گفته می شود ولو این تصرفات وضعاً امضاء نشده باشد، اما نسبت به اموال دولتی که بر اساس قوانین و مقررات دولت مستقر در اختیار مومنین قرار می گیرد، تصرفات تکلیفاً جائز است.

راه دوم:

وجه دیگر تمسک به قاعده الزام است در خصوص اموالی که در دول کفر و شعبات دولتی دول کفر وجود دارد. گفته می شود آنها تصرفات خود را صحیح می دانند و بر اساس این تصرفات، مالی را که در اختیار ما می گذارند، می توانیم در آن تصرف کنیم از باب الزام آنها به معتقدات خود. همان طور که آنها بر اساس قواعد و مقررات خود، در اموالی که از ما می گیرند تصرف می کنند مثل پولی که ما در بانک های آنها می گذاریم، همین طور در اموالی که به ما می دهند جواز تصرف داریم؛ چون اگر همین پول را به آنها می دادیم، ما را الزام می کردند به جواز تصرف خودشان در این اموال، پس ما هم آنها را الزام می کنیم به جواز تصرف در اموالی که از آنها به دست ما می رسد. از بعضی اعلام نقل شده که از این راه جواز تصرف در این اموال را توجیه کرده اند.

اگر از راه قاعده الزام پیش بیایم، بین دول کفر و غیر دول کفر یعنی دول اسلامی که بر اساس مذهب خودشان این تصرفات را انجام می دهند، فرقی نیست و قاعده الزام آنجا هم می آید.

منتهی اشکال به استدلال به قاعده الزام در مقام این است که این استدلال در صورتی تمام است که اموالی که از دوائر دولتی می گیریم ملک اشخاصی باشد که ملتزم به آن مذهب و دین هستند، اما اگر خود اداره یا بانک دولتی متدین به مذهبی است و اموالی که در آن جمع شده اموال خصوص متدینین به آن دین نیست مثلاً در بانک متعلق به کفار اموال مسلمین هم در بین آنها وجود دارد، جواز تصرف قابل استفاده نیست. الزام متدینین به مذهب خاص بمایعتقدونه باعث نمی شود که در این اموال تصرف کنیم در حالی که اموال غیر متدینین به آن دین هم در میان آن اموال وجود دارد.

پس اشکال استدلال به قاعده الزام این است که این قاعده مختص به جایی است که علم به وجود مال غیر متدینین به مذهب خاص در بین اموال نداشته باشیم. اشکال دیگر این است که در دولت کفر احتیاج به قاعده الزام نداریم؛ چون ولو علم به ملکیت شخصیه افراد داشته باشیم، استنقاذ مال کفار جائز است و تملک و تصاحب اموال آنها در صورتی که محذور دیگری در بین نباشد جایز است. بلکه فقط در جایی که شخص از اهل ذمه باشد اموال او محترم است و استنقاذ اموال او جایز نیست طبعاً قاعده الزام مورد پیدامی کند، یا اگر معاهد یا مستأمن باشد (و تصاحب و تملک اموال او بدون اذن و رضای او بر خلاف عهد و امان باشد)، اگر از قاعده احترام اموال ذمی تعدی کردیم استنقاذ اموال او باقطع نظراً از قاعده الزام جایز نیست طبعاً تمسک به قاعده الزام در این موارد مفید خواهد بود، والا قاعده اولیه در اموال کفار جواز استنقاذ است و احتیاجی به قاعده الزام نیست. و اما نسبت به دولت مخالفین اگر فرض کنیم که تصرفات ما در اموالشان بر اساس مذهب آنها جائز است، قاعده الزام تصرفات در اموال آنها را تصحیح می کند، اما نسبت به دول کفر که محل اصلی کلام ایشان است نیازی به قاعده الزام نیست.

پس از طریق اول یعنی روایات وجه ششم می توان برخی موارد را تصحیح کرد، و از راه جواز استنقاذ مال کافر در غیر مورد مخالفت با تعهدات و ذمه هم می توان برخی موارد را تصحیح کرد.

اما نسبت به اموالی که مربوط به دول غیر کفر است و فرض این است که از روایات نمی توان به این موارد تعدی کرد، سوال این است که نسبت به این اموال که در دوائر دولتی مسلمین اعم از شیعه و غیر شیعه است، آیا راه دیگری برای اثبات جواز تکلیفی وجود دارد یا نه؟